

درس هفتصد و شصت و هفتم

کیفیت مسئله بداء

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالبی راجع به کیفیت خلقت انسان که در مسئله عالم ذر مطرح هست با نقض و ابرام‌هایی که نسبت به این مطلب شده است وجود دارد و این شاء الله آن مطلب را اگر خدا توفیق بدهد به هفته دیگر موکول می‌کنیم که در این هفته به مسئله بداء بپردازیم چون در مسئله ذر مطالب مختلف و آراء مختلفی هست و چه بسا تناقضاتی در بین گفتار بزرگان نسبت به این قضیه وجود دارد و خلاصه قضیه عالم ذر یک بحث محل ابتلاء و پریچ و خمی است.

با توجه به آنچه که خدمت رفقا عرض شد در مسئله علم عنائی حق و سبقت علم بر معلوم بالعرض که آن نحوه با آنچه را که در عالم اعیان مشاهده می‌شود اختلاف دارد و تحقق علم در ذات پروردگار که علم ذاتی است، آن تحقق با تحقق در عالم اعیان نسبت به عالم بالفعل که همین عالم خارجی است مسئله فرق می‌کند. آن قضیه خیلی مطلب را روشن می‌کند یعنی مطالبی که در این مسئله گفته شد شاید دیگر چندان نیاز و لزومی برای طرح مسئله ذر و عالم ذر نباشد فقط صرف یک تذکری به آنچه را که از بزرگان نقل شده و از ائمه و معصومین علیهم السلام نسبت به این مسئله گفته شده است و آیه قرآن هم بر این مسئله دلالت دارد.

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۱

این آیه دلالت بر تحقق یک عالم قبل از تحقق عالم اعیان دارد لذا با «إِذْ» خداوند در اینجا تعبیر می‌آورد: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ گرچه بعضی‌ها مانند مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - این مسئله را مربوط به عالم ذر به این کیفیت قرار نداده‌اند بلکه مربوط به همین خلقت اشیاء می‌دانند که این جزئی از ماده، از **ظهر** یک فرد اخذ می‌شود و پس از تکمیل مراحل تکامل انواع به صورت انسان منفصل و مستقل دیگری درمی‌آید و در طول زندگی شواهد و قرائنی که دلالت بر ربوبیت دارد هم برای

^۱ . سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۶۷:

«و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو از بنی آدم از پشت‌هایشان ذریه و نسل آنها را خارج ساخت و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری ما گواه بوده‌ایم اینکه شما در روز قیامت می‌گویید: حقاً ما از این پیمان غافل بوده‌ایم.»

او پیدا می‌شود و هر کسی برای خودش ربوبیت حق را اعتراف و اقرار می‌کند.^۱ این مطلب را به همین سیر عالم کون و سیر ظاهری اشیاء تصور کرده‌اند که البته جای ایراد هست و این شاءالله بعداً این مطلب و قضیه ذکر می‌شود و عرض می‌کنیم که این مربوط به قبل از خلقت اعیان خارجی است و سیاقِ آیه اِباء از این مسئله می‌کند.

تقدم رتبی علت در مرتبه علیت

این مطلب مربوط به عالم ذر است اما آنچه را که نسبت به مطلب عالم اعیان و علم باری خدمت رفقا عرض شد، این قضیه را خیلی روشن می‌کند. حالا در یک جمله مجملاً رفقا باید بدانند که مسئله عالم ذر و مسئله تحقق اعیان خارجی فقط این دو مرتبه مترتبه بر یکدیگر هستند، نه دو مرتبه منفصل از یکدیگر. الآن ممکن است که دو مرتبه باشد؛ در مرتبه علیت، علت تقدم رتبی دارد اما دیگر تقدم و انفصال زمانی که ندارد ولی تقدم رتبی دارد.

من که الآن دستم را حرکت می‌دهم، این انگشتر در دست من هم حرکت می‌کند. علت حرکت انگشتر، انگشت من است و این علت برای اوست. یعنی اول باید حرکت رتبتاً نه زماناً در انگشت پیدا بشود و بعد در انگشتر زیرا اگر شما این انگشتر را دریاورید دیگر علتی برای حرکت انگشتر نیست ولی شما در مرتبه زمانی حتی یک صدهزارم ثانیه هم نمی‌توانید بین حرکت انامل و حرکت انگشتر انفصال قائل بشوید، این عقلاً محال و مستحیل است چون انگشتر با انگشت باهم توأم هستند و دیگر چطور ممکن است که حرکت، حرکت [منفصل و مجزایی باشد]؟!

ذهن ما نسبت به مسئله علیت یک مقداری باید تصحیح بشود یعنی بیش از یک مقدار!! یک دو سه مقداری باید نسبت به [مسئله علیت تصحیح بشود]!! ما در مرتبه علیت و معلولیت و قاعده علیت یک تفاوت فاحشی را مشاهده می‌کنیم و می‌خواهیم آن تفاوت را در زمان پیاده کنیم درحالی که این غلط است و مسئله زمان اصلاً به طور کلی در دائره علیت قرار ندارد. به محض تحقق علت، معلول هم متحقق است و یک صدهزارم ثانیه هم بین آنها فاصله نیست گرچه او علت برای این باشد.

خود این یک بحثی است که اگر انسان به مرتبه علیت خوب توجه کند و برسد، خودبه‌خود خیلی از اشکالات حتی بدون فکر هم برای او روشن و واضح می‌شود. فقط چون ما از نقطه نظر غلبه اوهام و تخیلات و حس ظاهر، محکوم این غلبه و این تخیلات و توهمات هستیم و با زمان و مکانیات بیشتر انس داریم تا با

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان، ج ۸، ص ۳۰۶.

ماوراء زمان و مکان و ماوراء طبیعیه، از این نقطه نظر قاعدهٔ علیت را هم می‌خواهیم داخل در همین قواعد زمانیات و مکانیات کنیم در حالی که جایی برای او در اینجا نیست. حالا ان شاء الله نسبت به آن مطلب می‌رسیم و راجع به آن صحبت می‌کنیم.

جایگاه بداء در روایات و تاریخ

صحبت در این جلسه راجع به مسئلهٔ بداء است. ما روایات نسبت به این مسئله زیاد داریم. قبل از اینکه بخواهد بحث روایی مطرح شود، خب کسی از این مطلب خبر ندارد و اصلاً مردم نمی‌دانند بداء یعنی چه! بله اصلاً اطلاعی ندارند که مثلاً بداء به چه می‌گویند یا اینکه آیا در دین و شریعت اثری از این مسئله هست یا نیست و جایگاه بداء در این مسئله چطور است و چطور می‌توانیم این قضیه را حل کنیم؟! ولی وقتی که ما به روایات و به تاریخ مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که یک هم‌چنین مطلبی وجود دارد. فرض کنید که در قضیهٔ حضرت اسماعیل فرزند امام صادق علیه‌السلام می‌بینیم که بداء برای او حاصل شده و امامت به موسی بن جعفر علیهماالسلام رسید.^۱ حالا در آنجا اگر باز یک شبهاتی باشد اما در قضیهٔ امامت امام عسکری علیه‌السلام و برادرشان که در بلد در نزدیکی سامراء مدفون هستند، در آنجا داریم که امام علیه‌السلام به امام هادی علیه‌السلام می‌فرمایند: «**يَا بُنَيَّ أَحَدِثْ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى شُكْرًا فَقَدْ أَحَدَثَ فِيكَ أَمْرًا.**»^۲

این در اینجا حکایت از یک مسئلهٔ مهمی می‌کند! این قضیه چیست و تجدید شکر و احداث شکر به چه جهت است؟ مگر مسئلهٔ امامت امام عسکری یک مسئلهٔ ازلی و ابدی نبوده است؟! چطور ممکن است که مسئلهٔ امامت مسئلهٔ تجدیدی و حدوثی باشد که حضرت می‌فرماید: «**يَا بُنَيَّ أَحَدِثْ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى شُكْرًا فَقَدْ أَحَدَثَ فِيكَ أَمْرًا.**» که این حکایت از بداء در این قضیه می‌کند یا حداقل شبهه در این مسئله دارد یا اینکه ما در اینجا روایاتی داریم که عمر یک شخص فلان قدر بوده است و او با یک صلهٔ رحم عمر خودش را [افزایش می‌دهد] و بداء در موت و فوت او اتفاق می‌افتد. یا با یک صدقه رفع این مسئله می‌شود^۳ یا برّ به والدین^۴ و امثال ذلک موجب وقوع بداء در مسئلهٔ قضاء و قدر می‌شود. چطور می‌شود که این مسئله تصور بشود؟! البته یک مطلبی هست که باز با توجه به آن مقدمات مطالبی که در مسئلهٔ اراده و مشیت پروردگار و علم عنائی عرض کردیم، دیگر در اینجا مسئله حل است یعنی همهٔ اینها به امتهات مطالبی که ما در آنجا گفتیم برمی‌گردد و نباید

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۶۹؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۳۳۶؛ مطلع انوار، ج ۶، ص ۳۹۷ و ۳۹۸.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۶.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۰۵.

۴. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۳؛ مطلع انوار، ج ۴، ص ۵۳۰.

جای [اشکال و سؤال باشد].

اگر کسی الآن از شما بخواهد این مطلب را بپرسد، شما باید بتوانید پاسخ بدهید. حالا ما دیگر زحمت شما را کم می‌کنیم و خودمان به وراچی‌های خودمان ادامه می‌دهیم!! ولی برحسب ظاهر و روال قضیه دیگر همه باید بدانند که خود مسئله بداء در قانون علیت، همه اینها در همان علم عنائی قرار دارد و این طور نبوده که اراده پروردگار به یک امری تعلق بگیرد و بعد بخواهد آن اراده تغییر و تحول پیدا بکند. این مسئله از جهات مختلفی باطل است.

بداء عبارت از تبدل طور

کمترین چیزی که بشود راجع به مسئله بداء در اینجا گفته بشود این است که بداء عبارت از تبدل طور و تبدل یک صورت به صورت دیگر و تبدل یک مشیت به مشیت دیگر است؛ یعنی همان امر قضائی و امر غیرمبرم پروردگار نسبت به یک مسئله به واسطه قضاء و قدر جزئی به یک صورت تحقق خارجی برمی‌گردد که آن صورت تحقق خارجی عبارت از همان امری است که در آن بداء پیدا شده است. یعنی فرض کنید که توقع بر این بوده که مسئله به این کیفیت جلو برود، یک مرتبه [قضیه تغییر می‌کند].

انسان اتفاقاً خودش در این دنیا هم خیلی از اوقات می‌بیند! یعنی خیلی از مسائل برای خود انسان هم [پیش می‌آید] فرض کنید یک مریضی هست که هر کسی او را نگاه می‌کند [می‌گوید که] او دیگر تا یک هفته دیگر می‌میرد. یعنی وضعیت او یک وضعیتی هست که به این کیفیت است. یا اینکه [می‌گویند که] بابا این خیلی دیگر بماند یک ماه دیگر است یا اینکه فرض کنید بیمار سرطانی است و مثلاً اطباء گفته‌اند که او فوقش بماند سه ماه بیشتر نمی‌تواند ریه‌اش دوام بیاورد.

یکی از افراد بود که از اقوام ما هم بود. او ریه‌اش را عمل کرده بود و یکی‌اش را برداشته بود و آن یکی هم **فیه ما فیه** بود و معلوم نبود که چه وضعی دارد. گفته بودند که اگر او بتواند دوام بیاورد، نهایتش سه ماه [زنده هست]. دیگر بچه‌هایش تقریباً خودشان را آماده کرده بودند که تا سه ماه دیگر این بنده خدا فوت می‌کند. بعد یکی می‌گوید که آب و هوای او را عوض کنید. در طهران بودند وضع طهران هم که [معلوم است] او را در این درکه بردند. اتفاقاً ما چند مرتبه به دیدنش رفتیم، سالی یک دفعه را برای دیدنش می‌رفتیم. آن سه ماهی که اطباء گفته بودند که نهایتش سه ماه طول می‌کشد، یازده سال طول کشید! این را بداء می‌گویند!! می‌گفتند که خیلی دوام بیاورد، سه ماه زنده است! حالا آن درکه چه هوایی داشته است! هوای درکه خیلی خوب است، آبش هم خوب است، آب و هوایش هم خوب است و همه‌اش خوب است! البته ده ماه هست! ده آباء و اجدادی ما هست، ما درکه‌ای هستیم. خیلی آب و هوایش خوب است. الآن که خیلی بهتر هم شده است.

شنیده‌ام می‌گویند که خیلی آب خوبی به دست آمده و زلال و خیلی مصفا شده است. خلاصه جای خیلی خوبی برای سکونت شده و از سابق بهتر شده است. این دیگر تغییر و تحولات جوئی است. خب الآن این سه ماهی که اطباء گفتند، یازده سال شد. هر کسی می‌آمد می‌گفت که عجب این نمرده است؟! این نمرده است؟! این نمرده است؟! ای بابا! زنده است بابا! بیچاره دارد نفس می‌کشد و غذا می‌خورد و می‌نشیند.

دوباره می‌گویید که همه منتظرند هنوز نمرده است؟! نه، یک سال اول رد شد و سال دوم را رد کرد. عجب جانی دارد!! سال سوم را هم ... این همین بداء است! متنها تعبیر به این آورده نمی‌شود. خب خیلی از این مسائل اتفاق می‌افتد.

مرحوم پدر ما - رضوان الله تعالی علیه - می‌گفتند که یکی از بزرگان در نجف بود و مریض شده بود، یکی دیگر برای عیادتش رفته بود و نگاه کرد دید این تا صبح می‌میرد و تا صبح دیگر خیلی وقتی ندارد. شروع کرد نصیحت کردن که انسان باید از دنیا دل بکند و حالا که در حال رفتن هستی خلاصه دیگر راحت باش، دلت را پاک کن، از هر کسی مسئله داری ببخش و خلاصه با هر کسی اختلاف داری در دلت حل کن. شروع کرد گفتن و نزدیک اذان صبح شد، او خوب شد و این یکی مُرد!!

همین شخص که تا صبح داشت برای این نصیحت می‌کرد، یک دفعه دیدند می‌گوید که آی دلم! تارفتند دکتر بیاورند - دکتری در آن موقع نبود! دکتر نبود و بیطار بود! - یک دفعه این شخص افتاد مُرد و آن شخص [مریض] هم خوب شد و سال‌های سال زندگی کرد!! معلوم شد این تا حالا داشته برای خودش نصیحت می‌کرده است!

خب این بداء می‌شود. تصور بر این است که این تا صبح می‌میرد و حالش هم این را نشان می‌دهد و این هم سُر و مُر و گنده ماشاءالله، به حرف می‌زند و چنان روی دور افتاده که پایین هم نمی‌آید و خوب است! اما اگر به او می‌گفتند که صبح می‌میری، زبانش بند می‌آمد!! این چون به خودش امیدوار بود که حالا حالاها سی چهل پنجاه سال زنده است، خوب ماشاءالله بلبل زبانی اش گرفته بود والا اگر به او می‌گفتند که بابا خودت صبح می‌میری [از ترس به لکنت می‌افتاد]. او می‌نشست نصیحتش می‌کرد که ببین! آدم باید از دنیا دل بکند و تعلقش را کنار بگذارد!

فرق بین ما و اهل معرفت

خیلی عجیب است! فرق بین ما و اهل معرفت این است که آنها وقایع را باور کرده‌اند اما ما باور نکرده‌ایم. اینکه این قدر بلبل زبان هستیم و این قدر برای مردم خوب حرف می‌زنیم ماشاءالله ماشاءالله، فلان، عالی، خوب، فصیح و بلیغ حرف می‌زنیم اما وقتی که خلاصه یک واقعیتی برای خودمان پیدا می‌شود دستانمان شروع [به

لرزیدن] می‌کند. اینها همه‌اش به خاطر این است که مطالب را باور نکردیم و حقایق را باور نمی‌کنیم. باور یعنی به جان بنشیند و به واقع ما بنشیند و وقتی که به ما بگویند که آقا امشب ساعت هفت خلاصه شما رفتنی هستید، یک دفعه پر دریاوریم و [بگوییم که] جدی می‌گویی؟! راست می‌گویی؟! چه کسی گفته؟! دنبالش را بگیریم نکند خبر دروغ از آب دربیاید و...!

اگر این‌طور بود معلوم می‌شود که نه! یک‌طوری مسئله به جایی بند است اما اگر گفتند که ساعت هفت می‌میری، یک دفعه الآن افتاد مرد، دو ساعت هم اصلاً زودتر خودش به استقبال عزرائیل رفت به جای اینکه او بیاید!! اینها معلوم است که نه، قضایا باور نشده است.

عرفی بودن مسئله بداء

این مسئله بداء یک مسئله عرفی است و یک قضیه‌ای است که در بین افراد به این کیفیت ظهور پیدا می‌کند و برای همه هم اتفاق می‌افتد. برای این حقیر فقیر سراپا تقصیر هم تا حالا اتفاق افتاده است. پدر ما - خدا رحمتش کند - [نقل می‌کردند که] تو کوچک بودی و در نجف مریض شدی؛ از همین گرمزدگی‌هایی که بچه‌ها می‌گیرند و خلاصه آب بدن تمام می‌شود، شش ماه یا هفت ماهت بود و دیگر اصلاً آب بدن تمام شده بود و چشمانت سفید شده بود و سیاهی‌اش رفته بود و یک شب من کنار خودم آوردمت، همان شبی که دیگر قرار بود بروی! مادرت هم این قدر خسته بود که اصلاً بیهوش شد! یعنی دیگر اصلاً توان نداشت.

و من **آیسا من الحیاة** بودم. فقط گفته بودند که همین‌طوری یک قاشق چای‌خوری آبی، قندآبی چیزی بریزید و حتی می‌گفتند که یکی دو مرتبه هم احساس کردم که مثل اینکه خلاصه رفتی یا برگشتی یا اینکه قضیه چه بود، مثل اینکه ما به دنیا خیلی تعلق داشتیم! طمع به دنیا!

تلمیذ: خدا به ما رحم کرده است!

استاد: می‌گفتند که یکی دو مرتبه هم در همان شب، تشنج پیدا کردی که ما گفتیم که دیگر رفتی. نمی‌دانم حالا چه کرده بودند.

بعد می‌گفتند که نزدیک اذان صبح یک دفعه دیدم که برگشت! خب معلوم بود که غیر عادی و یک دفعه بوده است [چون] اگر بچه‌ای که مریض است بخواهد خوب بشود تدریجی است اما یک دفعه دیدم انگار یک تحولی یا چیزی شد و برگشت. اینها یک چیزهایی است که اسمش بداء نیست ولی واقعیتش بداء هست که در بین مردم این مسئله وجود دارد.

شرعیه و متشرّعه نبودن قضیه بداء

می‌خواهم این را عرض کنم که قضیه بداء یک قضیه شرعیه و متشرّعه نیست بلکه یک واقعیت عرفی است و یک واقعیت سنت عرفیه و سیره عرفیه است نسبت به مسائل و قضایایی که مردم آن مسائل و قضایا را متوقع هستند و پیش‌بینی می‌کنند و سیر آن مسئله و سیر آن قضیه مشخص است که به چه چیزی خواهد رسید و حتی قسم هم می‌خورند که دیگر کار تمام است مثل همین مرگ مغزی‌هایی که الآن در بیمارستان‌ها هستند خب همه اینها رفتنی هستند. البته اتفاق افتاده که مرگ مغزی بعد از شش سال برگشته است! این هم بوده است! بعد از چهار سال و بعد از شش سال و بعد از شش ماه برگشته است متنها خیلی به ندرت یک هم‌چنین مسائلی اتفاق می‌افتد اما الآن به‌طور کلی وقتی می‌گویند که کسی در مرگ مغزی رفت، یعنی دیگر تمام شد.

حرام بودن مثله کردن اعضای بدن فرد مرگ مغزی

لذا الآن حتی بعضی‌ها فتوای غلط هم می‌دهند که مثلاً می‌شود اعضای این شخص را درآورد! همه اینها حرام است و تا وقتی قلب کار می‌کند، این حکم فرد زنده را دارد حالا اینکه بعضی از اعضایش کار نمی‌کند، خب نکند ولی مثله کردن حرام است و اعضای او را برداشتن حرام است. از این کارهایی که الآن دارند انجام می‌دهند [حرام است].

این مرگ مغزی تا برای یک شخصی اتفاق می‌افتد، می‌گویند که همه فامیل بیایند. اینکه می‌گویند: همه فامیل بیایند یعنی مقصد مشخص است و سیر قضیه مشخص است. اگر یک وقتی بچاهش خارج [از کشور] هست، می‌گویند که زود صدا کنید بیاید، زود صدا کنید بیاید یعنی مسئله مشخص است که دارد به چه سمتی می‌رود. یا فرض کنید [می‌گویند که] هر کسی او را ندیده بیاید ببیند. تلفن می‌کنند و می‌گویند که از ما یک وقتی گلایه نکنید.

همه اینها چیست؟! یک دفعه می‌بینید صبح بلند شد نشست و گفت که گرسنه هستم و صبحانه بدهید! همه جیغ می‌کشند! اینکه جیغ می‌کشند و می‌گویند که وای چه شد! - البته بعضی‌ها ممکن است ناراحت بشوند! ممکن است بگویند که عجب! ای بابا دل‌مان را صابون زدیم این می‌میرد اما یک دفعه بلند شد زنده شد، مثل اینکه او می‌خواهد ما را کفن کند و تا ما را کفن نکند [نمی‌میرد]! - اینکه یک دفعه مثلاً می‌گویند که عجب و با یک حالت تعجبی می‌گویند، این همان بداء است! همان بدائی که در روایات و در احادیث داریم و حتی در آیات قرآن داریم این همان است. یعنی تصور یک امری که نسبت به آن امر شک و شبهه‌ای برای فردی نیست.

مقام و منزلت حضرت سید محمد پسر امام هادی علیه‌السلام

مقام و منزلت حضرت سید محمد پسر امام هادی علیه‌السلام به حدی بود که هر کسی که در مدینه بود می‌گفت که جانشین امام هادی، حضرت سید محمد است! یعنی به یک هم‌چنین وضعیتی بود. ایشان برادر بزرگ‌تر بودند، وضعیتشان، جلالشان، کراماتی که از ایشان نقل می‌شود و خوارق عاداتی که از ایشان پیدا می‌شود و شاید هم - قطعاً، شاید نه - خواست خدا بوده بر اینکه حضرت عسکری علیه‌السلام یک هم‌چنین بروز و ظهوری نداشته باشند به خاطر مسائل و مطالبی که شاید نسبت به قضایای خلفا به این کیفیت بوده است. وضعیت حضرت سید محمد به این کیفیت بوده که الآن همه افراد می‌گفتند که امام بعدی اوست.

حضرت هادی علیه‌السلام می‌توانستند بگویند که او امام نیست اما هر کسی می‌آمد حضرت سکوت می‌کردند، می‌خندیدند، تبسم می‌کردند و یا جواب نمی‌دادند. فقط شاید یک عده خاصی می‌دانستند. چون بالأخره همه قبلاً اسماء ائمه را می‌دانستند، یعنی شیعیان خالص اینها حداقل اطلاع داشتند.

آن کیفیت خود تصرفات و ارتباط و معاشرت امام علیه‌السلام با افراد هم، بر این شبهه و بر این تصور اضافه می‌کرد که حضرت سید محمد [امام] هست

اما یک مرتبه حضرت سید محمد در اینجا فوت می‌کنند و به رحمت خدا می‌روند. افراد همه شوکه می‌شوند! عجب! مگر قرار نبود ما دوازده‌تا امام داشته باشیم؟! مگر قرار نبود؟! پس چه شد؟! در ظاهر این [امام] بود، این به نظر می‌آمد، این طور جلوه داده شده بود، این طور تظاهر شده بود و به این کیفیت بود که [سید محمد امام بعدی است]!

کیفیت تحقق بداء

این نحوه حالی که برای افراد، اصحاب، حواریون و اشخاص مختلف پیدا شد و این فضایی که بر این جمع حاکم بود - دقت کنید! می‌خواهم در اینجا آن کیفیت بداء را خوب واضح روشن کنم که اصلاً بداء چطور تحقق پیدا می‌کند - و این فضایی که غلبه بر اصحاب و بر اشخاص و بر شیعیان حتی شاید شیعیان در اطراف بلاد [حاکم بود] و تصور آنها هم این بود که بعد از امام هادی، حضرت سید محمد است یا بعد از امام صادق به جای موسی بن جعفر، حضرت اسماعیل امام است که او هم خیلی جلال قدر و امثال ذلک داشت. آن فضا خودش جزو تقدیر الهی است که همین فضای غالب بیاید و نگرش افراد و اصحاب و اطرافیان را نسبت به این مسئله متحوّل کند برای آن امر مخفی که نباید الآن رو بشود! نباید امر امام عسکری الآن رو بشود. قضیه قضیه حضرت موسی است و نباید آن مسئله الآن ظهور بکند. این فضا می‌آید و شواهد با خودش می‌آورد، قرائن با خودش می‌آورد، کرامات با خودش می‌آورد، حضرت سید محمد از خودش خوارق عادات نشان می‌دهد و

امام هادی هم جلوی او را نمی‌گیرد بعد یک‌دفعه می‌بینیم که عجب! آن وقت وقتش که رسید که باید حضرت سید محمد به رحمت خدا برود، می‌بینید آنجا مریض می‌شود و قبل از اینکه حتی بیاید و به پدر در سامراء برسد در بین راه وقتی که از مدینه می‌آید در آن بلد فوت می‌کند و به رحمت خدا می‌رود و افراد نمی‌گذارند که جنازه به سامراء برسد و از حضرت تقاضا می‌کنند که در همین جا دفن بشوند و حضرت همان‌جا را قبول می‌کنند و می‌گویند که در همان‌جا در بلد دفن بشود که الآن محل رفت و آمد و زیارت افراد است.^۱

پس این مسئله بده یعنی ظهور خارجی یک قضیه‌ای که نسبت به آن قضیه شاید اصلاً اجماع و اتفاق هم بر آن مسئله اقامه می‌شود. بعد یک‌مرتبه آن مشیت باطنه و مخفیه و منطویه می‌آید ظهور پیدا می‌کند و به این کیفیت درمی‌آید.

تأثیر صدقات در بده

ما نسبت به صدقات هم همین‌طور داریم مثلاً فرض کنید شخص مریض شده، یک‌دفعه اصلاً قضیه برمی‌گردد! یک شخصی دعا می‌کند و اصلاً این وضعیت او از این رو به آن رو می‌شود، این بده می‌شود. صدقه‌ای می‌دهد اصلاً حالش متحول می‌شود. یک امری است که همه می‌گویند که این اتفاق خواهد افتاد مثلاً فلانی را اعدامش خواهند کرد، یک‌دفعه می‌بینید که حکم تبرئه‌اش صادر شد و او از آن اتهامی که به او وارد شده بود رهایی پیدا کرد. همه اینها اموری است که در دائره این بده قرار می‌گیرد.

بنابراین باید نظر ما نسبت به بده این باشد که بده نه یک امری است که این امر فقط امر شرعی باشد و یا یک تقدیری باشد اول بر یک شخصی نوشته شده باشد - البته اگر خدا بخواهد روایاتش را جلسه بعد خدمتتان عرض می‌کنم. خودتان هم امشب بروید ببینید، خوب است که با اطلاع بر آنها جلسه بعد بیایید. - یک امری که واقع شده باشد، نوشته شده باشد، همین‌طور محتوم باشد و بعد یک‌مرتبه تغییر پیدا بکند و اراده خدا برگردد، به این کیفیت نیست! بلکه بده عبارت از یک امر خارجی است، یک امری که در عالم خارج اتفاق می‌افتد. حالا اسمش بده نیست و مردم به این بده نمی‌گویند و امر غیرعادی می‌گویند، می‌گویند که عجیب، غیرعادی، خارق عادت، فوق عادت، اینها همان **عبارة آخری** از همان بده هست. همین مسئله در مسائل شرعی هم هست؛ در مسائل و جریان شرع؛ در جریان شریعت، امامت، ولایت و همین‌طور در سیر خلقت اینها به همین کیفیت وجود دارد. اگر این مطلب روشن بشود، آن وقت آن مطالبی که در شب قدر داریم که خدایا اگر اسم مرا در اشقیاء نوشتی، امشب آن را محو کن، **«وَ اکتبني مِنَ السُّعْدَاءِ»**^۲ این قضیه چطور می‌شود؟! این هم در همان

۱. المجدی فی أنساب الطالبین، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۰۹.

راستا هست یعنی من در این وضعیتم، حالم، خصوصیتیم، آنچه که از من مشاهد است و ملائکه الآن از من می‌بینند اشقیاء است، در زمره اشقیاء است. خیال نکنید حتماً شقی کسی است که یک نیش از اینجایش بیرون آمده باشد و یکی هم از اینجا! نه، این طور نیست! شقی، آن کسی است که تا اینجا ریش دارد! دو وجب! اینهایی که رفتند امام حسین علیه‌السلام و همه را به قتل رساندند، اینها افراد ریش تراش نبودند! سه تیغه نکرده بودند که بر صورت‌هایشان ادکلن هم بمالند و پارافین و از این چیزها نه باباجان! اینها یک وجب ریش داشتند! ولی زیر هر موی ریششان یک شیطان خوابیده بود! یک شیطان در زیر هر موی محاسنشان خفته بود و بیدار بود! خفته بود یعنی استقرار پیدا کرده بود و اجاره کرده بود، اصلاً رفته بود آنجا مالک شده بود! و از همان جا به اینها خط و فرکانس و علامت می‌داد؛ ﴿وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِرُؤُوسِ الْإِنْسَانِ أَعْيُنٌ مُّبِينَةٌ يَتَّبِعُ النَّاسَ لَمَّا هَمَّوْا أَنْ يُخْرِجُوا مِنْهَا أَمْوَالَهُمْ وَأَنْ يَسْوَأُوا مِنْهَا وَلَئِنْ لَمْ يَنْقُضِ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْوَعْدَ لَفُوقَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَكُنَّا عَنْهَا فَاعِينَ﴾^۱ این است. برو این کار را بکن، برو آن کار را بکن، این را قبول نکن و این حرف را قبول نکن! عقل از آن طرف می‌گوید که چرا قبول نکنم؟! آخر این چه گناهی کرده است؟! از آن طرف هم می‌گوید که خب تو می‌خواهی بمانی یا نمی‌خواهی بمانی؟! مصلحت دنیایی تو چه اقتضایی می‌کند؟ هان! ﴿لِيُؤْخَذَ مِنْكُمْ مِمَّا كَفَرْتُمْ﴾ مدام به او می‌رسانند! مصلحت نظام چه اقتضایی می‌کند؟ نظام دنیایت [چه اقتضایی می‌کند]؟!!

- خب این چه گناهی کرده؟ چرا داری به او دروغ می‌بندی؟

- باشد! الآن این مترتب بر این است و مترتب بر دروغ است، خب اشکال ندارد! وقتی که من می‌دانم خودم بر حق هستم، عیب ندارد یک دروغی را به یکی ببندم!

- عجب! آیا حق بودن تو بر دروغ بستن بر شخص دیگری متکی است؟! کجای این حق است؟! کجای این حق می‌شود؟! برای اینکه این مصلحت انجام بشود باید آن عمل خلاف و حرام انجام بشود دیگر آنجا حرام نیست! ﴿لِيُؤْخَذَ مِنْكُمْ مِمَّا كَفَرْتُمْ﴾! برایش استدلال درست می‌کنند! برایش دلیل شرعی می‌آورند! مرتیکه اگر این قضیه مربوط به خودت هم نبود همین طور استدلال می‌کردی؟! یا نه استدلالش طور دیگری بود؟! یقہات را هم پاره می‌کردی؛ یقہات را هم برای بعضی‌ها پاره می‌کردی!

وقتی که در شب قدر می‌گوییم: خدایا اگر مرا از اشقیاء قرار دادی یعنی این! یعنی اگر الآن نفس من یک نفس آبی از پذیرش حق است، خدایا همین امشب بیا عوضش کن و نفس متقبّل حق به جایش بگذار. تا حالا نفس نفس آبی است، یک یا الله را می‌گوید ولی شیطان است! زیر هر مویش یک شیطان است! دروغ می‌گوید: یک یا الله، دروغ می‌گوید: اِلٰهِي بِمَحْمَدٍ، دروغ می‌گوید: اِلٰهِي بِفَاطِمَةَ. دارد دروغ می‌گوید! اِلٰهِي بِفَاطِمَةَ بعد هم بروی آن کارها را هم بکنی؟! اِلٰهِي بِعَلِيٍّ بعد هم بروی آن کارها را بکنی؟ هان؟! این است؟!!

۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۲۱. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۲:

«و شیاطین به سوی دوستان خود خبر می‌دهند که با شما مجادله کنند.»

بداء در شب قدر

لذا در آن شب قدر می گوید که خدایا اگر من از جمله اشقیاء هستم بداء حاصل کن و عوض کن. این نفسی که تابه حال نفسی بوده که فقط جایی که مصلحتش بوده حق را گفته و آنجایی که به ضررش بوده دیگر [حق] نگفته است این نفس را برگردان و امسال طور دیگر قرار بده. آنجایی که به مصلحت و به ضررش است هردو به حق بگویند! جایی که بر منفعت و بر خلافتش هست در هردو [حق] را بگویند. پس در شب قدر هم بداء می شود!

ملائکه نگاه می کنند [و می گویند که] این که تابه حال این طور بود پس او را جزو اشقیاء بنویس، مثل آن کسی که می گویند: الآن دارد می میرد اما یک دفعه می بینید آقا زنده شد! این را هم جزو اشقیاء بنویسیم، خدایا این وضعیتش و نفسش و حالتش این است. بعد خدا می گوید که نه! چون خودش واقعاً استغاثه کرده و واقعاً ملتجی شده و واقعاً ابتهال کرده، حالت او را برگردانید! آن ملائکه می آیند این نفس را برمی گرداند [آن وقت] آدم می بیند عجب! باز شد و انبساط پیدا کرد. دیگر می بینید راجع به این قضیه که تابه حال گیر می داد اصلاً می گذرد! تابه حال گیر می داد! تابه حال نمی گذشت! برایش مشکل و سخت بود! حالا چه شد؟! ملائکه آمدند دست کاری کردند!

«**وَ اَكْتَبْنِي مِنَ السَّعْدَاءِ**» حالا در سعدها بیا و از سعدها شد.

لذا در این سال می بیند که - البته باید همت هم داشته باشد - فرق می کند و راحت است و حالش تا سال قبل فرق می کند. دست کاری ملائکه است! آنها آمده اند یک پیچ هایی را سفت کرده اند، یک پیچ هایی را شل کرده اند، یک پیچ هایی را اضافه کرده اند، یک پیچ هایی را برداشته اند و خلاصه اینها آمده اند فیزیکی و متافیزیکی را باهم میچ و درست کرده اند تا اینکه بتواند این دفعه این راه را برود. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** تتمه مطالب برای [جلسه بعد بماند].

مرحوم پدرمان می گفتند که زمانی که ما انقلاب را در سنه ۴۲ شروع کردیم - همراه با آقای خمینی بودند، ایشان و آقای خمینی و عده ای بودند. مرحوم علامه طباطبائی بودند، مرحوم آیه الله سید محمد هادی میلانی در مشهد بودند، خیلی بزرگانی بودند، مرحوم مطهری و خیلی ها بودند. تصور ما ابتدائاً این بود که اول کسانی که ما را تأیید می کنند و اولین کسانی که ما را مساعدت می کنند و استقبال می کنند، طائفه اهل علم هستند. اینها دیگر باید اولین باشند. اینها همین هایی هستند که **قال الصادق و قال الباقر** خوانده اند، اینها همین هایی هستند که مردم را در مساجد تبلیغ می کرده اند و امام جماعت بوده اند و منبر می رفتند. بسیار خوب اینها باید اولین گروهی باشند که بیایند و قدم جلو بگذارند و همه چیزشان را بگذارند؛ مال، جان، عمر و همه چیز. بعد می فرمودند: وقتی یک مدت گذشت، متوجه شدیم تنها کسانی که چوب لای چرخ ما می گذارند و

سنگ جلوی پای می اندازند طایفه اهل علم هستند! هیچ کسی جلوی ما سنگ نینداخت حتی ارتشی‌ها، نظامی‌ها، پاسبان‌ها و بی حجاب‌ها! حتی افرادی که خیلی نسبت به مسائل التزام ندارند و چه ندارند اما این افراد آمدند و کمر ما را شکستند! عبارت ایشان بود: کمر ما را شکستند!

البته چیزهای دیگر هم هست که حالا سر وقتش [می‌گوییم] بله! خب ببینید! ما داریم مسجد می‌رویم و نماز می‌خوانیم، چه کار می‌کنیم، منبر می‌رویم، صحبت می‌کنیم، این، این، این، اما هنوز قضیه پا نداده است و هنوز پایش نیفتاده و هنوز مسئله گیر پیدا نکرده است.

می‌گفتند که یک دفعه می‌دیدیم اقتضا می‌کرد این مساجد همه تعطیل کنند و با این جریان‌ها و با این مسائل مخالفت کنند. اما فلان آقا می‌آمد، مخالفت داشت که نه خیر! چه کسی گفته است؟ مسجد باید باز باشد! آن یکی می‌گوید، آن یکی می‌گوید! آن وقت همان زمان شاه، می‌آمدند از این قضیه سوءاستفاده می‌کردند و [می‌گفتند که] اینها خودشان باهم اتفاق ندارند پس خیلی مهم نیست و قضیه خیلی جدی نیست! می‌گفتند: خون‌دلی که ما برای این راه و برای این مسیر از این طائفه خوردیم، از هیچ کسی نخوردیم! خون‌دلی که خوردیم از هیچ کسی نخوردیم!

آن وقت شما خیال می‌کنید اشقیاء [چه کسانی هستند]! وقتی ما بچه بودیم یک تابلوهایی می‌کشیدند که نمی‌دانم الان هم هست یا نه! روز عاشورا در محلات می‌بردند شمر را می‌آوردند یک دانه عاج فیل برایش می‌گذاشتند و یک دم خرس هم برایش درست می‌کردند و یک شاخ گوزن هم می‌گذاشتند و این شمر می‌شد! خولی هم یک‌طور دیگر! از آن زمان در ذهنمان بود که اشقیاء اینها هستند؛ دم دارند، سُم، انیاب، اغوال و امثال ذلک دارند!

نه بابا! اینها یک طائفه‌اش هستند! طائفه‌های دیگر هم دارند که چنان مظلوم و هم‌چنین تبسم می‌کنند که... بله! با انسان تبسم می‌کنند و آدم خیال می‌کند که ﴿رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱ دارد با آدم حرف می‌زند! ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۲ جلوی آدم ایستاده است!

اما در دل این چه خبر است و در پس هر تبسم و خنده چه مسائلی نهفته است را فقط اهلش می‌فهمند! و با همین‌ها ما را فریب می‌دهند! بعد از یک مدت می‌فهمی ای ای کلاهی روی سر رفته که تا زیر ناف آمده ست! چون کلاه، کش می‌آید آقا! بعضی کلاه‌ها کش می‌آید!

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۱:

«رحمت برای تمام عالمیان.»

۲. سوره قلم (۶۸) آیه ۴. امام شناسی، ج ۱۴، ص: ۱۹۹

«و حَقًّا و حَقِيقَةً تو بر اخلاق عظیمی استوار می‌باشی!»

اللهم صلّ على محمد و آل محمّد